

عباس مهاجرانی*

abbas.mohajerani@yahoo.com

تعریف اهل کتاب و روش تحلیف آنان از منظر فقه امامیه و قانون مجازات اسلامی

چکیده

بی تردید، رسیدگی به دعاوی قضایی اقلیت های دینی به ویژه اهل کتاب از وظایف دستگاه قضایی اسلامی است. در برخی امور در فرآیند رسیدگی به دعاوی و صدور حکم به سوگند تمام یا برخی از طرف های ادعا نیاز داریم. در چنین صورتی، اگر نوبت به سوگند اهل کتاب رسید، آنان چگونه باید سوگند یاد کنند؛ به لفظ جلاله الله یا به الفاظ مقدسی که در آیینشان وجود دارد یا الفاظی دیگر؟ روش تحلیف اهل کتاب از منظر فقه امامیه و قانون مجازات چگونه است؟

با توجه به اهمیت زیاد حقوق اقلیت های دینی، کاستی و نقصی که در قانون درباره انتخاب نظریه صحیح وجود دارد و برای تبیین مبانی پرسش های پیش گفته، ابتدا اهل کتاب، تعریف و روش تحلیف اهل کتاب بررسی می شود. فقها در این زمینه دو دیدگاه دارند. در نخستین دیدگاه، سوگند اهل کتاب به غیر الله جایز است. دیدگاه دوم که مشهور فقها هستند، معتقدند سوگند خوردن مطلقا باید به الله تبارک و تعالی باشد. مشروعیت ضمیمه کردن خالق النور و امثال آن برای اهل کتاب از اختلافات میان قول مشهور است. مستندات هر یک از این اقوال، روایات و اجماع های وارد شده است.

کلیدواژگان

تحلیف، روش تحلیف، اهل کتاب، مجوسی، ذمی، حقوق اقلیت ها.

* دانش پژوه مرکز آموزش های تخصصی فقه و طلبه سطح دو حوزه علمی قم.

گروهی از اهل کتاب که در سایه امن حکومت اسلامی زندگی می‌کنند، این حق را دارند که با مراجعه به دادگاه‌های اسلامی، حق خود را استیفا کنند. دادگاه‌های قضایی نیز با پذیرش دعوا علیه یاله آنان، بر اساس موازین حقوقی اسلام قضاوت و حکم قضایی صادر می‌کنند. ممکن است قاضی در قضاوت بین مدعی و مدعی علیه از سوگند استفاده کند، مانند وقتی که مدعی بی‌بینه ندارد یا مدعی علیه نکول کند یا رد کند. با توجه به روایات، وقتی نوبت به سوگند مسلمان می‌رسد، او باید به الله سوگند یاد کند. با این حال، در مورد اهل کتاب، اختلاف اعتقادی آنان با مسلمانان سبب شده است این پرسش مطرح شود که آیا آنان مانند مسلمانان باید به الله سوگند یاد کنند، در حالی که به «الله» مسلمانان باور ندارند یا سوگند به غیر الله نیز جایز است؟

برای درک نگاه اسلام و قانون مجازات اسلامی به مبحث روش تحلیف اهل کتاب باید اهل کتاب یعنی صاحبان این حق شناخته شوند. سپس دیدگاه صحیح درباره ضرورت سوگند یاد کردن آنان به «الله» یا جز آن را دریابیم تا بتوان این احکام را بر آنان تطبیق و اعمال کرد.

نظر علمی فقها را در کتاب‌های فقهی باید جست که در این مقاله گردآوری شده‌اند، اما مقاله‌ای با چنین موضوع و جامعیتی که شامل تعریف اهل کتاب، نظرهای متفاوت درباره مسئله مورد بحث ورد و بررسی آن مشاهده نشد. استفاده قانون‌گذار در اصلاح‌های بعدی مواد مربوط به این بحث نیز ضرورت دیگر نگارش این مقاله است.

پس از تعریف اهل کتاب در بخش نخست مقاله، سخنان فقها در این مورد تبیین می‌شود که به دو نظریه خواهیم رسید؛ جواز سوگند اهل کتاب به غیر الله و لزوم سوگند به الله مطلقاً. از میان فقه‌های یادشده در مقاله، شیخ مفید، نخستین فردی است که به این موضوع پرداخته است. در این بخش، ابتدا، مدعا و ادله هر نظریه می‌آید. در ادامه، به دفع شبهه‌های وارد بر قول دوم و در آخر، رد ادله نظریه نخست پرداخته‌ایم. پیروی قانون‌گذار از نظریه دوم در بخش سوم آمده است. مختار نگارنده از اقوال یادشده و رد شبهه‌های مانعین بر محقق خوبی رحمته الله علیه، بخش پایانی مقاله است.

۱. تعریف اصطلاحی اهل کتاب

رسول خدا ﷺ در نامه‌ای به اهل مکه فرمود: «اسلام بیاورید و گرنه اعلان جهاد خواهم داد.» اهل مکه پاسخ دادند: «از ما جزیه بگیر و ما را در پرستش بت‌ها واگذار.» پیامبر در جواب آنان فرمود: «من از غیر اهل کتاب جزیه نمی‌گیرم.» اهل مکه برای دروغ وانمود ساختن سخن پیامبر اکرم ﷺ نوشتند: «از غیر اهل کتاب جزیه نمی‌گیری، حال آن‌که از مجوسیان جزیه گرفته‌ای؟» حضرت رسول اکرم ﷺ در نامه‌ای بیان کرد که مجوسیان، پیامبری داشتند، ولی او را کشتند و کتابی داشتند که آن را به آتش کشیدند. (کلینی، الکافی ۳: ۵۶۷)

با توجه به این روایت، نبوت و کتاب داشتن معیار شناخت اهل کتاب است. بی‌تردید، یهود و نصاری اهل کتابند، اما درباره برخی دیگر از اهل مذاهب اختلاف نظرهایی هست که در چهار دسته بررسی می‌شود.

الف) مجوسیان

به طور کلی، سخنان فقها درباره مجوسیان به سه دسته تقسیم می‌شود. برخی، آنان را در حکم اهل کتاب می‌دانند. عده‌ای دیگر، آنان را اهل کتاب واقعی می‌شمارند. سومین دسته، مجوسیان راحتی در حکم اهل کتاب نیز نمی‌دانند. به نظر دسته نخست، روایاتی که فرموده‌اند با مجوسیان مانند اهل کتاب رفتار کنید، (شیخ صدوق، من لا یحضره الفقیه ۲: ۵۳) نشان می‌دهد مجوسیان در حکم اهل کتاب هستند. شهید ثانی، مرحوم طباطبایی و میرزا جواد تبریزی از جمله پیروان این نظریه‌اند (مسالك الافهام ۳۶۱: ۷؛ ریاض المسائل ۸: ۳۶ و منهج الصالحین ۱: ۱۴). شهرستانی، صاحب الملل والنحل نیز چنین عقیده‌ای دارد. (۱: ۲۴۷)

در حکم اهل کتاب بودن به چه معناست؟ آیا مراد این است که فی الجمله در بعضی موارد، احکام اهل کتاب را دارد که در این صورت، در هر مبحثی، نیازمند اثبات این تشابه است؟ یا آن‌که بدین معناست که موضوع اهل کتاب را ندارد، اما بالجمله در تمام احکام حکم اهل کتاب را داراست که دیگر نیاز به اثبات دوباره چنین تشابهی در هر مبحثی نیست؟ با توجه به تعبیر الحاق برای بیان اشتراک حکم مجوسیان با اهل کتاب در لسان فقهای مانند مرحوم طباطبایی (ریاض المسائل ۸:

۳۶) و میرزا جواد تبریزی (منهاج الصالحین ۱: ۱۱۴) و با توجه به سخن شهید ثانی (مسالک الافهام ۳۶۱: ۷) مبنی بر نفی لزوم رفتاری مانند اهل کتاب با مجوسیان در جمیع احکام و این که روایت وارد شده (شیخ طوسی، من لایحضره الفقیه ۲: ۵۳) در جزیه ظهور دارد، گویای آن است که وجه نخست مرادشان است.

دومین دسته از فقها مانند علامه بحرانی (الحدائق الناظره ۲۴: ۱۸) در پاسخ به دسته نخست اظهار داشته اند با توجه به روایات به ویژه روایتی که مکاتبات پیامبر با اهل مکه را حکایت می کند، معیار در اهل کتاب بودن، داشتن نبی و کتاب است. وقتی پیامبر اکرم (ص)، مجوسیان را نیز واجد این دو معیار دانست، پس آنان اهل کتاب حقیقی هستند. تعبیر ایشان به این که مانند اهل کتاب با آنان رفتار کنید، برای آن بود که چون ارتکاز ذهنی مردم از صدر تا ذیل این بوده است که مجوسیان، پیامبر و کتاب الهی نداشته اند، این گونه فرمود که مانند اهل کتاب با مجوسیان رفتار کنید. بنا بر این، مجوسیان از اهل کتابند و تمام احکام اهل کتاب بر آنان تطبیق داده می شود. البته در دسته سوم گفته اند که عمانی، مجوسیان را نه اهل کتاب می دانست و نه در حکم اهل کتاب. (طباطبایی، ریاض المسائل ۸: ۳۶)

ب) صابئین

درباره این که صابئین از نصاری، یهود، مجوس یا ستاره پرستان باشند، اختلاف نظر است. (محقق ثانی، جامع المقاصد ۳: ۴۴۸) صاحب حدائق روایتی درباره صابئین نقل می کند که امام صادق علیه السلام فرمودند: «انان صابئین نامیده شدند؛ چون آنان، پیامبران، رسولان و شرایع را تعطیل کردند و گفتند: هر آن چه آنان آورده اند، باطل است. توحید خداوند، نبوت پیامبران، رسالت مرسلین و وصیت اوصیاء را انکار کردند. آنان بدون شریعت و کتاب و رسول هستند.» (طریحی، مجمع البحرین ۱: ۲۵۹)

بحرانی می گوید ظاهراً آنان ملاحظه کفار هستند و مجرای برای بحث درباره اهل کتاب بودن در مورد آنان وجود ندارد. (الحدائق الناظره ۲۴: ۲۴) میرزا جواد تبریزی نیز می گوید اگر صابئین، فرقه ای از اهل کتاب به شمار آیند، همان گونه که برخی اذعان داشته اند، احکام اهل کتاب بر آنان جاری است و گرنه جریان چنین احکامی بر آنان اشکال دارد. (صراط النجاة ۹: ۹۱)

آیت‌الله خامنه‌ای در بررسی حکم صابئین با توجه به تحقیق مفصل و دقیقی که در این زمینه انجام داده‌اند، به این نتیجه رسیده‌اند که صابئین از اهل کتابند. ایشان به آیات قرآن استدلال کرده است. (بحث حول الصابئة: ۳۳)

ج) سامره

شیخ طوسی، آنان را از اهل کتاب و فرقه‌ای از یهود می‌داند. (المبسوط فی فقه الامامیه ۴: ۲۱۰) بحرانی نیز می‌گوید از آن جایی که سامره را فرقه‌ای از یهود می‌دانند، احکام یهود بر آنان جاری می‌شود. (الحدائق الناظرة ۲۴: ۲۴)

د) صحف ابراهیم و زبور داوود و دیگر کتاب‌های مانند آن دو

علامه حلی معتقد است معیار در اهل کتاب بودن، تورات و انجیل است.^۱ به همین سبب، چون صحف ابراهیم و زبور داوود در مقام بیان احکام نبوده‌اند و معجزه نیز نیستند، بلکه به موعظه و ارشاد پرداخته‌اند، پیروان آن‌ها جزو اهل کتاب شمرده نخواهند شد. (قواعد الاحکام ۳: ۳۷)

محقق کرکی در توضیح این عبارت بیان می‌دارد: «کتابی غیر از تورات و انجیل مانند صحف شیت و ادریس، صحف ابراهیم و زبور داوود معتبر نخواهد بود. در علت اعتبار نداشتن آن‌ها اختلاف شده است. برخی می‌گویند چون معانی این کتاب‌ها وحی شده است و نه الفاظ، از نوع نظم تدریس و تتلی نیستند.»^۲ علت دیگر بیان می‌دارد که این کتاب‌ها مشتمل بر مواعظ و آداب بوده‌اند نه ذکر احکام. بنا بر این، ملاک، تورات و انجیل است. (جامع المقاصد ۱۲: ۳۸۶)

مصدق کتاب در عبارت اهل کتاب در لسان فقها به تورات و انجیل منحصر شده است، اما شمول این واژه، کتاب‌های دیگری مانند صحف ابراهیم، زبور داوود و مانند آنها را در بر می‌گیرد. مگر کتاب همان مرز جدایی فکری، اعتقادی و عملی میان ایمان و کفر نیست؟ مگر اینان چه تفاوتی با مجوسیانی دارند که از اهل کتاب شمرده می‌شوند با آن‌که نه آیین جدیدی بوده‌اند و نه پیامبر اولوالعزمی داشته‌اند. بنا بر این، در معیار کتاب بودن چه تفاوتی وجود دارد که به صورت آیینی جدید فرستاده شده یا از آیین‌های گذشته پیروی کرده یا به زبان راز و نیاز میان انسان با خدای خویش باشد؟ پس اهل کتاب، پیروان این

۱. سببش این است که این دو کتاب الهی مشتمل بر احکامی از جانب خدای متعال است.

۲. در حقیقت، وصف اعجاز را ندارد.

پیامبران را نیز شامل می‌شود. به همین سبب، آیت‌الله خامنه‌ای در تبیین معنای اهل کتاب در درس خارج خویش به این نظریه گرایش پیدا کرده است. (بحث حول الصابئه: ۱۲)

باید توجه داشت که مراد از اهل کتاب، اهل کتاب ذمی و همین‌طور کسانی است که در معاهده با حکومت اسلامی هستند، هر چند زیر پرچم حکومت اسلامی زندگی نکنند. رجوع این افراد به قاضی اسلامی بسیار بعید است، ولی یادآوری این نکته خالی از لطف نیست که شامل آنان نیز می‌شود. بنا بر این، اهل کتاب حربی جزو موضوع بحث نیست.

۲. جایگاه سوگند در دعاوی

طبق ماده ۲۰۱ قانون مجازات اسلامی سوگند عبارت از گواه قرار دادن خداوند بر درستی گفتار اداکننده سوگند است. سوگند که یکی از ارکان اصلی باب قضاست، جایگاه‌های متفاوتی دارد. یکی از این موارد، زمانی است که بعد از پذیرش درخواست مدعی، نوبت به واکنش منکر نسبت به آن ادعا فرا می‌رسد. در این صورت، یکی از این سه حالت ایجاد می‌شود: منکر یا اقرار می‌کند یا انکار (اگر چه بخشی از ادعای مدعی را بپذیرد) یا سکوت. با اقرار منکر، درخواست مدعی ثابت می‌شود و موضوعی برای سوگند باقی نمی‌ماند. در فرض انکار، اگر حاکم از واقعیت بی‌خبر باشد و مدعی نیز بی‌بینه‌ای ارائه ندهد، با مطالبه مدعی، نوبت به سوگند منکر می‌رسد. اگر منکر سوگند یاد کند، دعوا ساقط می‌شود، اما اگر نکول کند، حکم مورد بعد را دارد. اگر منکر سوگند را رد کند، نوبت به سوگند مدعی می‌رسد. اگر او سوگند یاد کند، درخواست او ثابت می‌شود. در صورت سوگند نخوردن مدعی، دعاوی او ساقط می‌شود. (شهید ثانی، الروضة البهیة ۲: ۸۴)

مورد دیگر، زمانی است که مدعی برای درخواست خود یک شاهد دارد که می‌تواند ادعایش را با سوگند تکمیل کند، مانند درخواست مالی مثل دین، بیع، اجاره یا جنایت موجب دیه یا دعوا درباره غایب از مجلس قضا. (همان: ۹۷) طبق ماده ۲۰۹ قانون مجازات اسلامی هر گاه در دعاوی مالی مانند دیه جنایت و دعواهایی که مقصود از آن، مال است (مانند جنایت خطایی و شبه عمدی موجب دیه)، امکان اقامه بی‌بینه شرعی برای مدعی خصوصی نباشد، وی می‌تواند با معرفی یک شاهد مرد یا دو شاهد زن به ضمیمه یک سوگند، ادعای خود را فقط از جنبه مالی اثبات کند.

یکی دیگر از موارد سوگند هم جایی است که هر دو مدعی باشند. در این صورت، هریک باید بر

نفی استحقاق دیگری سوگند یاد کند. (شهید ثانی، الروضة البهیة ۲: ۱۰۱)

۳. نقد و بررسی دیدگاه‌ها و ادله فقها

به طور کلی، نظر فقها شیعه در دو دیدگاه خلاصه می‌شود که بر اساس دومین دیدگاه، سوگند باید

به الله باشد مطلقاً؛ چه مسلمان باشد و چه غیر آن.

دیدگاه نخست: ضرورت نداشتن سوگند اهل کتاب به الله

مرحوم آیت الله خویی و میرزا جواد تبریزی از قائلین این دیدگاه هستند (مبانی تکملة - موسوعه ۴۱:

۳۰ و اساس القضاء ۱۹۴). دو دسته روایت درباره موضوع پیش گفته وجود دارد. دسته نخست، روایاتی

هستند که بر جایز نبودن سوگند اهل کتاب به غیر الله دلالت دارد. دسته دوم از روایات بر جواز سوگند

اهل کتاب به غیر الله و معتقداتشان دلالت دارد. این که گفته اند روایات جواز مربوط به واقعه‌ای خاص

بوده یا به امام اختصاص داشته است یا او را به فرستنده تورات سوگند داده باشد یا از باب تغلیظ باشد،

احتمال‌هایی است که اعتباری ندارند. چون در روایت محمد بن مسلم و محمد بن قیس به جواز

سوگند به غیر الله حکم شده است (طوسی، تهذیب الاحکام ۸: ۲۷۹). جماعتی از جمله محقق حلی

گفته اند حاکم اگر بداند سوگند ذمی به مقتضای دینش، او را باز می‌دارد، سوگند دادن او جایز است،

حتی اگر شکایت میان مسلم و ذمی باشد. (میرزا جواد تبریزی، اساس القضاء و الشهادة ۱۹۵)

سه دلیل برای اثبات این نظریه بیان شده است:

الف) نسبت اطلاق و تقييد

مقام از باب اطلاق و تقييد است. اطلاق روایات جواز نداشتن (کلینی، الکافی ۷: ۴۳۸) شامل

سوگند اهل کتاب به مقدسات دینشان و غیر آن می‌شود. روایات جواز (صدوق، من لا یحضره

الفقیه ۳: ۳۷۵) نیز قرینه‌ای بر چشم‌پوشی کردن از اطلاق روایات نفی جواز است. (خویی، موسوعه

۴۱: ۳۲) بنابراین، میان دو دسته از روایات تعارض وجود ندارد؛ چون دسته دوم اخص از دسته

نخست است. دسته نخست از سوگند به غیر الله منع می‌کنند؛ چه به معتقداتشان از کتاب و دینشان

۱. یعنی لزوم سوگند به الله.

و چه به غیر آن. دسته دوم، سوگند به معتقداتشان را جایز دانسته است. بنا بر این، از اطلاق دسته نخست دست برمی‌داریم. (تبریزی، اسس القضاء والشهادة ۱۹۵)

ب) حمل روایات نفی جواز بر کراهت

بر فرض چشم‌پوشی از دلیل نخست، تعارض میان این دو دسته از روایات، از قبیل تعارض میان نص و ظاهر است. با دست کشیدن از ظهور روایات دال بر نفی جواز به واسطه نص روایات جواز، روایات نفی جواز بر کراهت حمل می‌شود. پس سوگند اهل کتاب به مقدسات دینشان کراهت دارد. (خویی، مبانی تکملة - موسوعه ۳۲:۴۱) به تعبیری، مراد از روایات منع آن است که سوگند به الله اولویت دارد. (تبریزی، اسس القضاء والشهادة ۱۹۵)

ج) تعارض مستقر

اگر تعارض مستقر میان روایات باب را بپذیریم، هر دو دسته از روایات باب ساقط خواهند شد و با مراجعه به روایات عام، جواز سوگند آنان به مقدساتشان استفاده خواهد شد. (خویی، مبانی تکملة - موسوعه ۳۲:۴۱) بر این اساس، بر فرض تعارض، چون مرجحی وجود ندارد، بعد از تساقط هر دو، به اطلاق روایت هشام بن حکم (کلینی، کافی ۴۱۴:۷) رجوع می‌شود که نتیجه آن، جواز سوگند اهل کتاب به معتقداتشان است؛ چون در روایت هشام می‌فرماید به انواع سوگند میان شما قضاوت می‌کنم. (تبریزی، اسس القضاء والشهادة ۱۹۵)

البته مرحوم آیت الله تبریزی درباره دلیل سوم بیان می‌کند که در روایت هشام بن حکم که رسول الله ﷺ در آن می‌فرماید: «با بیانات و آیمان میان شما قضاوت می‌کنم»، (کلینی، کافی ۴۱۴:۷) مراد از آیمان، تعدد از جهت تعداد کسانی است که سوگند ادا می‌کنند و نه از جهت انواع سوگند، چنان‌که در بیانات نیز چنین است. ایشان در ادامه می‌گویند: «ممکن است کسی بگوید بعد از تساقط متعارضین، مرجع عمومات، صحیحه سلیمان بن خالد (همان ۴۱۵) است که در آن، ملاک را سوگند به الله تعالی دانسته است.» ایشان پاسخ می‌دهد: «همان‌گونه که ذکر شد، اصلاً نوبت به معارضه نمی‌رسد تا بتوان به این روایت استناد کرد.» (اسس القضاء و

الشهادة ۱۹۶)

اشکال‌های نظریه جواز

۱. این نظریه بانفی تعارض میان روایات مربوط، نسبت بین آن‌ها را از باب اطلاق و تقييد دانسته است، ولی باید دانست برخی از روایات، تحلیف اهل کتاب به غیر الله را ممنوع دانسته‌اند. سماعه از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند: «سئلته هل یصلح لأحد أن یحلف أحداً من الیهود والنصارى والمجوس بأهنتهم قال علیه السلام لا یصلح لأحد أن یحلف أحداً إلا بالله عزّ و جَلّ». (کلینی، کافی ۷: ۴۵۱) عبارت «لا یصلح» که به معنای «سلب صلاحیت» است، بر جایز نبودن سوگند اهل کتاب به غیر الله دلالت دارد. بنا بر این، چگونه می‌توان ادعای تعارض نداشتن کرد و آن را از باب اطلاق و تقييد دانست؟

۲. در صورت تعارض بعد از فرض عدم مرجح، نوبت به تساقط می‌رسد. روایات عام مانند روایت ابان بن عثمان از امام صادق علیه السلام که می‌فرماید: «اضفهم الی اسمی»، (همان ۴۱۴) بر نفی جواز سوگند اهل کتاب به غیر الله دلالت دارد. بنا بر این، روایات عام نیز بر جایز نبودن سوگند به غیر الله دلالت دارند.

دیدگاه دوم: لزوم سوگند اهل کتاب به الله

سوگند دادن به غیر اسمای الهی جایز نیست. اهل کتاب نیز باید به اسمای الهی در دین خودشان سوگند یاد کنند. (شیخ مفید، المقنعه ۷۳۱) در این دیدگاه، میان مسلم و کافر تفاوتی نیست، اما در مقدار شمول روایات، اختلافاتی وجود دارد که بیان خواهیم کرد. قائلین دیدگاه دوم عبارتند از: شیخ مفید (همان)، شیخ طوسی (النهایه ۳۴۷)، فیض کاشانی (مفاتیح الشرائع ۳: ۲۶۴)، فاضل هندی (کشف اللثام ۱۰: ۱۰۹)، طباطبایی (ریاض المسائل ۱۵: ۱۰۲)، صاحب جواهر (جواهر الکلام ۴۰: ۲۲۵)، میرزا حبیب الله رشتی (کتاب القضاء: ۱: ۲۷۱)، میرزای قمی (رسائل المیزان القمی ۲: ۶۸۶)، سید یزدی (تکملة العروة الوثقی ۲: ۱۹۹)، مرحوم سبزواری (مهذب الاحکام ۲۷: ۱۱۳)، امام خمینی (تحریر الوسیله ۲: ۴۲۷)، آیت الله مؤمن (مبانی تحریر الوسیله - القضاء و الشهادات ۲۷۸)، مرحوم آیت الله گلپایگانی (کتاب القضاء ۱: ۳۸۰)، مرحوم آیت الله اردبیلی (فقه القضاء ۲: ۲۰۷)، آیت الله سبحانی (نظام القضاء ۱: ۴۷۱)، و آیت الله سید کاظم حائری (القضاء فی الفقه الاسلامی ۶۸۴).

مستندات نظریه دوم

روایات و اجماع، دو دلیل استنادی فقها در این زمینه است. روایات به نصوص عام و خاص تقسیم می‌شوند. مرحوم طباطبایی روایات و اجماعات را مستفیض می‌داند. (ریاض المسائل ۱۵: ۱۰۲)

روایات عام

از آن جایی که اطلاق روایات عام میان گروه‌ها هر چند کافر باشد، تفاوتی نگذاشته است (میرزا حبیب‌الله، کتاب القضاء ۱: ۲۷۱ و سید یزدی، تکملة العروة الوثقی ۲: ۱۹۹) و طرفین حتی اگر به سوگند به غیر الله راضی باشند، اثری ندارد (نجفی، جواهر الکلام ۴۰: ۲۲۷)، اطلاق روایات عام بر جایز نبودن سوگند به غیر الله دلالت دارد. (همان؛ مؤمن، مبانی تحریر الوسیله - القضاء والشهادات ۲۷۸ و حائری، القضاء فی الفقه الاسلامی ۶۸۹) بنا بر این، سوگند به الله تعالی لازم است. روایات عام شامل موارد زیر است:

۱. علی بن مهزیار می‌گوید: «قلت لأبي جعفر الثاني عليه السلام قوله عزّ وجلّ والليل إذا يغشى والنهار إذا تجلّى وقوله عزّ وجلّ والنجم إذا هوى وما أشبه هذا فقال إن الله عزّ وجلّ يقسم من خلقه بما يشاء وليس لخلقه أن يقسموا إلا به عزّ وجلّ». (طوسی، من لایحضره الفقیه ۳: ۳۷۶)
۲. محمد بن مسلم می‌گوید: «قلت لأبي جعفر عليه السلام قول الله عزّ وجلّ: وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَى، وما أشبه ذلك؟ فقال: إن الله عزّ وجلّ أن يقسم من خلقه بما شاء، وليس لخلقه أن يقسموا إلا به». (کلینی، الکافی ۷: ۴۴۹)

وجه استدلال به این روایات این‌گونه است:

مقدمه اول: ادله نفوذ یمین در باب قضا، انصراف به یمین مشروع و غیر محرم دارد.

مقدمه دوم: با توجه به این روایات، سوگند به غیر الله تعالی حرام است.

حال که سوگند به غیر الله تعالی حرام است، مطلوب در بحث قضاوت که سوگند به الله تعالی

است (هر چند کافر باشد)، ثابت می‌شود. (حائری، القضاء فی الفقه الاسلامی ۶۸۵)

نقد بر استدلال، عدم تمامیت کبری

میان روایات لزوم سوگند به الله تعالی با روایات جواز سوگند به غیر الله مانند روایت ابی جریر قمی که می‌گوید: «قلت لأبي الحسن عليه السلام: جعلت فداك قد عرفت انقطاعي إلى أبيك ثم إليك، ثم حلفت له و حقّ رسول الله صلى الله عليه وآله و حقّ فلان و فلان حتى انتهيت إليه أنه لا يخرج ما تخبرني به إلى أحد من الناس، و سئلته عن أبيه: أحيي هو أم ميت؟ قال: قد والله مات. إلى أن قال: قلت: فأنت الإمام؟ قال:

نعم» (کلینی، الکافی ۱: ۳۸۰) و روایت علی بن مهزیار: «قال: «قرأت في كتاب أبي جعفر عليه السلام إلى داود بن القاسم: أتني قد جئتكَ وحياتك»، (أشعري، النوادر ۵۲) تعارض وجود دارد. در این دو روایت، عبارت‌هایی مانند: «و حق رسول الله» و «و حیاتک» بیانگر نفی حرمت سوگند به غیر الله حتی در باب قضا است. (حائری، القضاء فی الفقه الاسلامی ۶۸۵) در این صورت، علاوه بر احتمال تعارض و تساقط هر دو دسته از روایات، احتمال دو نوع جمع بندی دیگر نیز وجود دارد؛ حمل روایات ناهیه بر کراهت و نفی نفوذ سوگند در باب قضا. دسته سوم یعنی حمل روایات ناهیه در باب قضا بر نفی صحت سوگند، جمعی است غیر عرفی. در دو صورت نخست یعنی فرض تعارض و تساقط هر دو دسته از روایات یا حمل روایات نفی جواز بر کراهت، استدلال به روایات نهی را بر نفی جواز سوگند به غیر الله باطل می‌کند. البته به سبب احتمال وجود قرینه لثبی (که مانند قرینه متصله است) براراده کراهت، امکان ابطال دلالت روایات نهی بر حرمت وجود دارد؛ چون در غیر باب قضا معمولاً سیره متشرعه که تا امروز نیز وجود دارد، آن است که برای تأکید کلام خویش به غیر الله تعالی سوگند یاد می‌کنند که همان قرینه یاد شده است. باید توجه داشت که معمولاً از ذکر این قرینه غفلت می‌شود. پس ذکر نشدن این قرینه از جانب راوی ثقه، خیانت محسوب نمی‌شود. در نتیجه، به «اصالت نبود قرینه» مانند یک اصل مستقل اعتماد نمی‌شود. بنا بر این، استدلال بر نافذ نبودن سوگند به غیر الله در باب قضا به واسطه این روایات باطل می‌شود. (همان)

روایات خاص

در منابع روایی، روایات مستفیضی وجود دارد که به صورت خاص بر عمومیت حکم جایز نبودن سوگند به غیر الله در مورد کافر دلالت دارند. (طباطبایی، ریاض المسائل ۱۵: ۱۰۲) ذیلاً برخی از این روایات بیان می‌شوند:

۱. حلبی: «سئلت أبا عبد الله عليه السلام عن أهل الملل (کیف) یستحلّفون فقال لا تحلّفوهم إلا بالله عزّ وجل». (کلینی، الکافی ۷: ۴۵۰)

۲. «عن سماعة عن أبا عبد الله عليه السلام قال: سئلته هل یصلح لأحد أن یحلف أحدا من الیهود و النصارى و المجوس بالهتّم قال لا یصلح لأحد أن یحلف أحدا إلا بالله عزّ وجل». (همان ۴۵۱)

۳. روایت سلیمان بن خالد که در روایت صحیح (طباطبایی، ریاض المسائل ۱۵: ۱۰۲) آمده است: «لا یحلف الیهودی ولا النصرانی ولا المجوسی بغیر الله تعالی، إنَّ الله تعالی یقول وَّأنَّ احکم بینهم بما أنزل الله». (اشعری، النوادر ۵۳ و کلینی، الکافی ۷: ۴۵۱) بنا براین، تعلیل در روایت براین دلالت دارد که سوگند دادن به غیر الله، عدول از حکم به آن چیزی است که خداوند نازل کرده است. (مؤمن، مبانی تحریر الوسیله - القضاء و الشهادات ۲۸۲)

۴. «عن جراح المدائنی عن أباعبدالله عليه السلام قال: لا یحلف بغیر الله و قال الیهودی و النصرانی و المجوسی لا تحلفوهم إلا بالله عزَّ و جل». (کلینی، الکافی ۷: ۴۵۱)

اجماع

فقها بدون خلاف و بلکه بالاجماع معتقدند لازم است سوگند به الله تعالی صورت گیرد. (سید یزدی، تکملة العروة الوثقی ۲: ۱۹۹) مرحوم طباطبایی معتقد است اجماعات درباره این مسئله، مستفیض است. (طباطبایی، ریاض المسائل ۱۵: ۱۰۲) مرحوم سبزواری و آیت الله سبحانی از دیگر فقهایی هستند که مسئله را اجماعی و متفق بین کلمات اصحاب می دانند. بنا براین، بالاجماع، سوگند به الله تعالی لازم است. (مهذب الاحکام ۲۷: ۱۱۳ و نظام القضاء و الشهادة ۱: ۴۷۱)

حکم تغلیظ در سوگند قضایی اهل کتاب

با وجود روایات خاص فی الجملة نظریه مشهور تمام است و لازم است سوگند فقط به الله تعالی صورت گیرد. سخن در این است که آیا علاوه بر آن، تغلیظ در سوگند نیز لازم است؟
درباره درستی و نادرستی تغلیظ اختلاف نظرهایی وجود دارد. برخی از کسانی که آن را صحیح دانسته اند، تغلیظ به مکان و زمان را جایز نمی دانند. اختلاف در این جابه مشروع بودن یا نبودن تغلیظ برمی گردد که نظر شیخ طوسی بر مشروعیت آن است و می گوید دیگران بدعت می دانند. (المبسوط فی فقه الامامیه ۸: ۲۰۳)

انواع تغلیظ

تغلیظ به مکان

تغلیظ به مکان به شریف ترین محل هر شهر است. در مکه، بین رکن و مقام؛ در مدینه، بر منبر رسول الله؛ در بیت المقدس، کنار صخره و در هر شهری، شریف ترین آن مواضع، جوامع و مشاهد است. (طوسی، المبسوط فی فقه الامامیه ۸: ۲۰۳)

تغلیظ به زمان

تغلیظ در زمان به دو دلیل مشروعیت دارد. نخست آن که خداوند می‌فرماید: «تجسسونهما من بعد الصلاة فيقسمان بالله» که به بعد از نماز عصر تفسیر شده است. دوم به دلیل سخن رسول الله ﷺ که فرمود: «ثلاثة لا ينظر الله إليهم يوم القيمة ولا يزكيهم ولهم عذاب أليم رجل بايع إمامه فان أعطاه وفي له به، وإن لم يعطه خانه ورجل حلف بعد العصر يمينا فاجرة ليقطع بها مال امرئ مسلم». (ابن حیون، دعائم الاسلام ۲: ۹۴) البته در مصدر مانند این روایت حکایت شده است. (طوسی، المبسوط فی فقه الامامیه ۸: ۲۰۳)

تغلیظ به عدد و لفظ

در قسامه و لعان بلاخلاف تغلیظ صورت می‌گیرد، اما مشهور به صحت تغلیظ در لفظ قائل هستند. تغلیظ به عدد بلاخلاف شرط است بر خلاف تغلیظ به زمان که استحباب دارد. شیخ طوسی، تغلیظ به مکان را مانند تغلیظ به زمان می‌داند. (همان ۲۰۴)

تغلیظ نسبت به اداکنندگان سوگند

دو نظریه درباره این مسئله وجود دارد: صحت تغلیظ و منع آن. برخی از بزرگانی که تغلیظ را جایز می‌دانند، آن را لازم و برخی دیگر نالازم می‌دانند. ابتدا نظریه صحت تغلیظ و در ادامه، نقد مانعین بر تغلیظ خواهد آمد.

الف) صحت تغلیظ

الف) اهل کتاب باید به نام‌های خداوند متعال که در دینشان معتقدند، سوگند یاد کنند و لازم است که بر آنان تغلیظ گرفته شود. (شیخ مفید، المقنعة ۷۳۱) لزوم تغلیظ در چهار مورد ذکر می‌شود:

یک- یهودیان

شیخ طوسی می‌گوید: «مشرکان اگر از یهودیان باشند، امکان تغلیظ به لفظ و مکان وجود دارد. «والله الذی انزل التوریه علی موسی بن عمران.» روایت نبی اکرم ﷺ که یهودی را بدین صورت سوگند داد، دلیل بر این مطلب است. تغلیظ در مکان نیز بدین صورت است که در معبد (کنیسه) سوگند داده می‌شوند، چنان که مسلمانان مسجد را دارای عظمت می‌دانند». (المبسوط ۸: ۲۰۵)

دو- مسیحیان

در مورد نصرانی‌ها چون احتمال می‌رود برداشت آنان از الله، چه بسا عیسی مسیح عَلَيْهِ السَّلَام باشد، اگر بگویند: «والله الذی انزل الانجیل علی العیسی»، این احتمال خلاف از بین می‌رود. مکانی که می‌توان آنان را در آن مکان سوگند داد، صومعه یا همان کلیساست. (همان)

سه- مجوسیان

شیخ طوسی، شهید اول، فخرالدین حلی و مرحوم آیت الله اردبیلی صاحبان این نظریه هستند. شیخ طوسی می‌گوید: «مجوسیان سوگند به «والله الذی خلقنی ورزقنی» می‌خورند. چون خدا را نور می‌پندارند، با بیان چنین عبارتی: «خلقنی ورزقنی»، ابهام و احتمال اراده غیر الله از آنان دور می‌شود. (المبسوط ۲۰۵:۸) البته باید دانست در مورد مکان تغلیظ اختلاف است. برخی می‌گویند اعتقاد آنان چون به بزرگ دانستن آتش است و نه بیت النار، تغلیظی ندارند. شیخ طوسی می‌گوید که «اگر آنان بیت النار را مورد تعظیم می‌دانند، تفاوتی با معبد یهودیان ندارد و در همان بیت النار بر آنان تغلیظ صورت می‌گیرد». (همان) امام خمینی می‌گوید: «در مجوسی نیز ضمیمه چیزی به الله لازم نیست». (تحریر الوسیله ۲: ۴۲۷)

شهید اول در الدروس (۲: ۹۶) به لزوم افزودن «مثل خالق النور و الظلمة» فتوا داده است و فخرالدین حلی نیز به آن گرایش یافته است (ایضاح الفوائد فی شرح مشکلات القواعد ۴: ۳۳۵). مرحوم آیت الله اردبیلی نیز در مجوسی به سبب آن که نور را خدای دانند، اکتفا به لفظ جلاله را کافی ندانسته است و می‌گوید باید چیزی اضافه شود که احتمال آن را از بین ببرد. (فقه القضا ۲: ۲۰۷)

چهار- وثنی معطل و منکر وحدانیت خداوند

اما در وثنی معطل یا ملحدی که منکر وحدانیت الله تعالی است، تغلیظ براو گرفته نمی‌شود. پرسش آن است که چگونه سوگند به الله بخورد، در حالی که آن را یمین نمی‌شمارد. پاسخ داده می‌شود برای آن که اثم و گناه او زیاد شود و مستوجب عقوبت گردد. (طوسی، المبسوط ۸: ۲۰۵)

ب) لازم نبودن تغلیظ

امام خمینی می‌گوید: «سوگند دادن ذمی به مقتضیات دینش اگر باطل نباشد، در صورت ضمیمه شدن به الله اشکال ندارد. اگر چه برخی آن را بدون ضمیمه مکفی می‌دانند، اما اشبه، عدم صحت آن است». (تحریر الوسیله ۲: ۴۲۷)

ممنوعیت تغلیظ و اشکال‌های مانعین

برخی فقها در مشروعیت تغلیظ تشکیک کرده اند و بر سخن شیخ طوسی که می‌گوید در مجوسیان علاوه بر لفظ جلاله الله باید الفاظی مانند خالق النور و الظلمة نیز اضافه شود، ایرادهایی وارد کرده اند: اول - اجتهاد در مقابل نص است (طباطبایی، ریاض المسائل ۱۵: ۱۰۳) و مخالف با اطلاقات است. (نجفی، جواهر الکلام ۴۰: ۲۲۶؛ میرزای قمی، رسائل ۲: ۶۸۷ و سبزواری، مهذب الاحکام ۲۷: ۱۱۳) دوم - اکتفا به نام الله گاهی موجب نهیب زدن به او می‌شود و نیازی به اضافه این کلمه نیست؛ زیرا او الهی را که خالق نور و ظلمت است، قبول ندارد [یعنی اعتقاد به دو مبدأ خیر و شر] تا از آن بترسد. پس سوگند به نام الله کفایت می‌کند. (میرزای قمی، رسائل ۲: ۶۸۶) سوم - او می‌تواند به راحتی، سخن شما را به تأویل ببرد و توریه کند. (همان) چهارم - چنین فتوایی شاذ است که برخی از اصحاب به شدوذ آن تصریح کرده‌اند. (فیض کاشانی، مفاتیح الشرائع: ۳: ۲۶۵) احوط نیز همین است. البته در تعیین این فتوا اشکال وجود دارد. (طباطبایی، ریاض المسائل ۱۵: ۱۰۳) چون میان اعتقاد نداشتن به وجود ذات مقدسه با سوگند به او رابطه وجود ندارد. (میرزا حبیب‌الله رشتی، کتاب القضا: ۱: ۲۷۳) ملاک در جزم و یقین آن است که به الله تعالی که شرعاً مأمور به است، سوگند خورده باشد نه این که به مطابقت قصد او با الفاظش علم پیدا شود. در این صورت، صرف تطابق، شرط صحت سوگند نیست. به همین سبب، گفته شده است که ملاک در نیت، نیت سوگند دهنده است نه سوگند خورنده که دلیلی است بر بی اعتباری مطابقت قصد با لفظ. از طرفی، در روایت صحیح آمده است که حق خدای متعال آن است که مخلوقاتش را به آن چه می‌خواهد، سوگند دهد، اما سزاوار نیست مخلوقاتش به غیر او سوگند بخورند. (اشعری، النوادر: ۵۱؛ صدوق، من لایحضره الفقیه ۳: ۳۷۶ و طباطبایی، ریاض المسائل ۱۵: ۱۰۳) بنا بر این، سوگند به غیر الله مانند سوگند به کتاب‌های الهی، پیامبران الهی یا اماکن مشرفه جایز نیست.

البته برخی از بزرگان سخن وسیع‌تری دارند و گفته‌اند اگر یقین داریم که غیر الله را اراده کرده است، به سبب اطلاق اخبار می‌توان به صحت سوگند حکم داد. میرزا حبیب‌الله می‌گوید: «این

نحوه سخن گفتن جمودی بیش نیست؛ زیرا وقتی می‌دانیم که او غیر الله را اراده کرده است، نتیجه می‌گیریم که سوگندی محقق نشده است و صرف لفظ اعتباری ندارد». (کتاب القضا: ۱: ۲۷۱)

سید یزدی می‌گوید: «اقوا آن است که ضمیمه کردن چیزی به مجوسی وجوب ندارد، بلکه ظاهر آن است که حلف به غیر الله جایز نیست.» ایشان دفع اشکال مقدر می‌کند و می‌گوید ممکن است کسی اشکال کند که روایات وارد شده، خلاف سخن شما را بیان می‌دارد. برای مثال، حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام، یهودی را به تورات قسم داد (کلینی، الکافی ۷: ۴۵۱) و امثال آن. (طوسی، تهذیب الاحکام ۸: ۲۷۹) پس برخی می‌گویند: «اگر حاکم بداند سوگند دادن ذمی به مقدساتش موجب بازدارندگی او می‌شود یا حق را اثبات کند، جایز است. پذیرفتن چنین حکمی مشکل است؛ زیرا علاوه بر این که قضیه‌ای است مربوط به واقعه‌ای خاص، به عللی از جمله ضعف سند، توان مقاومت در برابر روایات ناهیه را ندارد.» البته سید یزدی در ادامه می‌گوید: «شاید مراد آن باشد که به اسم الله تعالی اضافه شود، اما به هر حال، در اسقاط حق کافی نیست». (تکملة العروة الوثقی ۲: ۱۹۹)

دفع شبهه‌های مطرح شده

الف) نبود اراده خداوند در سوگند

در روایت سلیمان بن خالد که گذشت، مناط سوگند را چیزی قرار داده بود که خداوند متعال نازل کرده است. از طرفی، روایات عام، سوگند به الله را لازم می‌دانند و برخی دیگر از روایات درباره اهل کتاب بر لزوم سوگند آنان به الله تعالی دلالت داشتند. پرسش آن است که چگونه آنان را به الله تعالی سوگند دهیم، حال آن که به او اعتقاد ندارند و ادای چنین سوگندی موجب تضییع حق دیگران خواهد شد؟ آیا می‌توان پذیرفت غیر مسلمانی که به الله اعتقاد ندارد، با ادای چنین الفاظی که به طور مهمل بیان می‌کند، خود را در دادگاه، بری‌الذمه و حق دیگری را تضییع کند؟ بنا بر این، چنین استبعادی در اذهان موجب طرح این پرسش و مسئله شد. به طور کلی، این پرسش به این مسئله برمی‌گردد که آیا اعتبار به خود سوگند، سوگند دهنده یا سوگند خورنده است؟

اکنون سه وجه این موضوع بیان می‌شود:

وجه نخست: اعتبار و شرف به خود سوگند است که در این صورت، خود الفاظ دارای اعتبارند.

برای مثال، زمانی که از شخصی درباره پدر او پرسشی می‌کنید که آیا او در خانه هست یا خیر؟ اگر او پاسخ دهد که این‌جا (یعنی مثلاً کنار من) نیست و حال آن‌که در اتاق دیگری هست، شخص را به خاطر چنین سخنی سرزنش می‌کنند که چرا در جواب سائل دروغ گفتی و حال آن‌که در نظر پاسخ‌دهنده، دروغ نیست. بنا بر این، اعتبار به خود سوگند است، هر چند اداکننده سوگند اراده دیگری داشته باشد. در صورت پذیرش این وجه، چون ملاک را خود الفاظ می‌داند، سوگند به الله موضوعیت دارد و اراده اداکننده آن اثری نخواهد داشت. بنا بر این، محلی برای این اشکال وجود نخواهد داشت.

وجه دوم: در ادای سوگند، اعتبار به سوگنددهنده است. در حقیقت، سوگند خوردن به الله تعالی مهم است. گفته شده که نیت، نیت سوگنددهنده است که بر بی‌اعتباری مطابقت قصد با لفظ دلالت دارد. بنا بر این، در صحت سوگند، مطابقت قصد با لفظ شرط نیست. (طباطبایی، ریاض المسائل ۱۵: ۱۰۳) از رسول خدا ﷺ نقل شده است که ایشان از حيله در سوگند نهی می‌کرد. در این روایت نقل شده است که ایشان فرمود: زمانی که سوگندخورنده، مظلوم باشد، سوگند به نیت اوست، اما زمانی که سوگندخورنده، ظالم باشد، به نیت سوگنددهنده است. (ابن حیون، دعائم الاسلام ۲: ۹۶) بنا بر این، به سوگنددهنده اعتبار داده شده است.

پذیرش این وجه مانند وجه نخست قابلیت بحث از اشکال مطرح‌شده را از بین می‌برد. زمانی که ملاک در تطبیق الفاظ قصد مخاطبین [مستحلف] باشد، دیگر اراده متکلم نقشی نخواهد داشت و از اساس، اشکال نبود اراده خداوند در سوگند وارد نخواهد بود. بنا بر این، اشکال یادشده با توجه به ملاک این وجه بررسی نخواهد شد.

وجه سوم: اعتبار و دلالت الفاظ به اداکننده سوگند است. چون الفاظ دلالت ذاتی ندارند، تابع اراده شخص است. زمانی که سوگندخورنده اراده‌ای مبنی بر سوگند به الله نداشته باشد، هر چند در زبان، آن لفظ را از دهان ادا کند، چون اراده که شرط تحقق دلالت باشد، وجود ندارد، لفظ مهملی را ادا کرده است که هیچ دلالتی ندارد. بنا بر این، ملاک، اداکننده سوگند است.

با پذیرش این وجه، در صورت لزوم سوگند به الله در اهل کتاب، اشکال یادشده وارد خواهد بود. در پاسخ باید گفت که بی‌تردید، چنین سوگندی تعبدی خواهد بود و ایرادی نخواهد داشت. اشکال

دیگر این است که لازم می‌آید در صورت نفی اراده سوگند به طرف مقابل، ضرری وارد شود که پاسخ داده می‌شود چون ملاک در احکام، مصالح و مفاسد هستند نه منافع و مضرات، اگر در جایی، حکم الهی به شخصی به حسب ظاهر، ضرری وارد سازد، موجب خلل به آن حکم نمی‌شود. در حقیقت، اگر ثابت شود سوگند غیر مسلمان به الله تعالی لازم است، هر چند اداکننده سوگند، غیر الله را اراده کند، شاید در ظاهر، ضررهایی به افراد وارد شود، اما چون مصلحت و مفاسد این حکم را نمی‌دانیم، تعبداً باید ملتزم به حکم الهی شد؛ چون او عالم به همه چیز و حکیم است.

جمع بندی وجوه و منظر برگزیده

با توضیح‌هایی که در وجه سوم گذشت و با وجود اشکال‌های وارده بر وجه نخست و دوم که در ادامه نیز بیان می‌شود، سومین وجه همان نظریه صحیح خواهد بود.

نقد وجه نخست: در عرف، اعتبار را با توجه به قصد اداکننده کلام می‌سنجند. در مثال پیشین، زمانی که عرف متوجه شود قصد شخص، چیز دیگری بوده است، نسبت دروغ به او نمی‌دهد و او را سرزنش نمی‌کند، بلکه بعداً که متوجه مراد شخص می‌شود، به خاطر نسبت دروغ دادن به او عذرخواهی می‌کند. بنابر این، چون عرف، تصور اشتباه از اداکننده سوگند داشت، بعد از اطلاع به اشتباه خویش، آن را تصحیح کرد که نشان می‌دهد معیار و اعتبار، اراده و قصد اداکننده سوگند است.

نقد وجه دوم:

۱. حجیت این روایت ثابت نشده است.

۲. از طرفی، استناد به این روایت، زمانی که سوگندخورنده را ظالم بدانند، موجب می‌شود که اخص از مدعی شود؛ چون گاهی سوگندخورنده، غیر مسلمان، مظلوم و گاهی ظالم است یا آن که گاهی اصلاً بحث ظلمی در میان نیست، بلکه غرض از دعوا، شناخت حقیقت است.

۳. فلسفه سوگند آن است که اداکننده آن، خود را نزد محبوب‌ترین و در محضر مقتدرترین‌ها ببیند تا از گفتار خلاف واقع پرهیزد.

۴. روایت مؤیدی از صفوان وجود دارد مبنی بر این که «سئلت أبا الحسن ع عن الرجل يحلف و ضميره على غير ما حلف عليه قال اليمين على الضمير». (کلینی، کافی ۷: ۴۴۴) این سخن بر این

دلالت دارد که معیار و اعتبار به ضمایر و قصد افراد است. البته اگر میان محلوف علیه و محلوف به فرق نگذاریم.

۵. عرف، مناط در دلالت الفاظ را به اداکننده آن می‌داند. بنا بر این، دلالت تابع اراده‌ی اداکننده سوگند است.

ب) مصالحه، راه نادرست فرار از مسئله

عده‌ای ممکن است راه فراری از مسئله نشان دهند و آن در صورتی است که طرفین از باب مصالحه خواهان فصل خصومت باشند. اگر طرفین بر سوگند به غیر الله مصالحه کنند، این مصالحه از آن جا که موردش یعنی سوگند به غیر الله در مقام شکایات حرام است، تکلیفاً و وضعاً یا وضعاً فقط، با توجه به اختلافی که وجود دارد، موجب فصل خصومت نمی‌شود.

بنا بر نظر نخست (حرمت تکلیفی و وضعی)، علت حرمت تکلیفی آن است که مصالحه بر امری صورت گرفته است که انجام دادن آن حرام است. لغو بودن سوگند به غیر الله نیز علت حرمت وضعی است. در این مصالحه، اکل مال بالباطل صورت گرفته است. بنا بر نظر دوم نیز که فقط حرمت وضعی دانسته‌اند، به سبب اختلاف موجود در استفاد از ادله ناهی از سوگند است. این دسته می‌گویند مجرا، مجرای برائت است و به همین سبب، در صورت سوگند، نه سوگند دهنده و نه اداکننده سوگند فاسق نخواهند بود. علت حرمت وضعی آن است که در صورت شک در حکم وضعی، اصل، نافذ نبودن آن است. قدر متیقن از نصوص نیز بیانگر ثابت نشدن حق و ساقط نشدن حق در شکایت به سبب سوگند به غیر الله است، هر چند ادای سوگند به کتاب‌های آسمانی، پیامبران الهی یا اماکن مشرفه باشد. بنا بر این، در هر صورت، سوگند به غیر الله مطلقاً، چه با رضایت و چه با مصالحه جایز نیست. (گلیپایگانی، کتاب القضاء: ۱: ۳۸۴)

البته به این نکته باید دقت داشت که کیفیت مصالحه دو صورت است. گاهی مصالحه بر تغییر کیفیت یکی از ارکان باب قضا است؛ مانند آن که روش سوگند را تغییر دهند. چون تغییر احکام الهی معنا ندارد، مصالحه صورت گرفته، باطل و بی‌اثر خواهد بود، اما گاهی مصالحه مجزا از باب قضا صورت می‌گیرد. چون این نوع مصالحه، تعهدی مجزا از باب قضا است، هیچ محذور و تغییری

در احکام الهی لازم نمی‌آید. چون مورد مصالحه، خارج از مورد باب قضاست و مصالحه از باب قضا نبوده است، اصولاً لزوم سوگند به الله، تنها در باب قضا مدخلیت دارد و در خارج از باب قضا، بی‌تردید، می‌توان به غیر الله نیز سوگند خورد.

ردّ ادله مجوزین

برخی از روایات بر جواز سوگند به غیر الله دلالت دارند. مجوزین سوگند به غیر الله به این دسته از روایات استناد کرده‌اند. در مقابل، مشهور فقها که سوگند به الله را لازم می‌دانند، با خدشه بر این دسته از روایات، مدعای خویش را به اثبات رسانده‌اند. آیت الله سبحانی نسبت بین روایات جواز با روایت سلیمان بن خالد (کلینی، الکافی ۷: ۴۵۱) را عموم و خصوص مطلق می‌داند، اما نسبت با دیگر روایات، تباین می‌داند که روایات منع ترجیح داده می‌شوند به سبب علوشان راویانش و کثرت تعداد روایات و اعراض مشهور که موجب سقوط روایت است. (سبحانی، نظام القضاء ۱: ۴۷۴) اکنون برخی از روایات مورد استناد مجوزین ورد آن‌ها بیان می‌شود:

۱. روایت محمد بن مسلم که حضرت فرمود: «فی کل دین ما یستحلفون به». (طوسی، استبصار ۴: ۴۰۰) زمانی که مثلاً اهل کتاب به دین خودشان برای فصل خصومت رجوع می‌کنند، جایز است به آن چه در آن دین سوگند یاد می‌شود، سوگند ادا کنند. مسلمانان نیز باید به حکم قضات آنان ترتیب اثر دهند؛ زیرا «فی کل دین ما یستحلف به». (مؤمن، مبانی تحریر الوسیلة - القضاء و الشهادات ۲۷۸) همان طور که در احکام عقودشان باید به آن چه در دینشان لازم است صورت گیرد، ملتزم شد. (طباطبایی، ریاض المسائل ۱۵: ۱۰۵) زمانی که به قاضی اسلامی رجوع می‌کنند، باید به الله تعالی سوگند یاد کنند. بنا بر این، در روایت محمد بن مسلم، سؤال از کیفیت قضای اسلامی نیست تا پاسخ به آن، جواز سوگند دادن غیر مسلمان به مقتضیات دینش باشد. (مؤمن، مبانی تحریر الوسیلة - القضاء و الشهادات ۲۷۸) روایت محمد بن مسلم بر اساس نسخه «ما یستحلفون» (طوسی، تهذیب الاحکام ۸ و طوسی، الاستبصار ۴: ۲۷۹) و نسخه «ما یستحلفون»، (مجلسی، بحار الانوار ۱۰: ۲۸۹) صرف خبر دادن از شریعت‌های دیگر است نه جواز حلف به غیر الله. (نجفی، جواهر الکلام ۴۰: ۲۲۹)
۲. روایت محمد بن قیس از امام باقر علیه السلام: «قضی علی علیه السلام فیمن استحلف أهل الكتاب بیمنین صبراً یستحلفه بکتابه و ملته». (اشعری، النوادر ۵۴)

در این روایت، علاوه بر این که احتمال دارد مخصوص به حاکم باشد، آن هم در زمانی که بدانند موجب جلوگیری آنان از دروغ می شود (نجفی، جواهر الکلام ۴۰: ۲۲۹) و این که بعد از ضمیمه شدن سوگند به الله صورت گرفته باشد، احتمال می رود ضمیر به موصول ارجاع داده شود (طباطبایی، ریاض المسائل ۱۵: ۱۰۵) و دو کلمه مجرور «بکتابه» و «ملته» متعلق به «استحلف» باشد که در نهایت، با دیگر اخبار گذشته موافق می شود. (نجفی، جواهر الکلام ۴۰: ۲۲۹) در اعراب کلمه «اهل الكتاب»، دو احتمال وجود دارد: نصب و رفع. ظاهر روایت آن است که اهل کتاب به ملتشان سوگند داده می شوند. این بیان مبتنی بر مفعول و منصوب بودن لفظ «اهل الكتاب» است، اما اگر اهل کتاب، فاعل و مرفوع باشد، ضمیر بارز در عبارت «یستحلفه» و ضمیر در عبارت «بکتابه و ملته» به موصول در عبارت «فیمن» باز می گردد. مراد از ضمیر، کتاب و ملت مستحلف «به کسر لام» است. این گروه، سخن محقق کاشانی (الوافی ۱۶: ۱۰۵۹) را درباره این روایت، مؤید خویش می دانند. بنابراین، روایت بدین معناست که حضرت علی علیه السلام درباره افرادی که اهل کتاب، خواهان سوگند آنان هستند، به یمین صبر حکم کردند. بدین صورت که اهل کتاب، آنان را به کتاب و ملتشان سوگند می دهند و نافذ نیز هست. (مؤمن، مبانی تحریر الوسیلة - القضاء و الشهادات ۲۸۰)

۳. موثقة سکونی از امام صادق علیه السلام: «إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام، اسْتَحْلَفَ يَهُودِيًّا بِالتَّوْرَةِ الَّتِي أُنْزِلَتْ عَلَى مُوسَى». (کلینی، الکافی ۷: ۴۵۱)

این روایت، مستند دو گروه است. نخست، مجوزین سوگند به غیر الله. دوم، کسانی که مجوزین سوگند ذمی به غیر الله هستند، در جایی که موجب جلوگیری او از کذب می شود.

الف) رد استدلال دسته نخست

روایت سکونی حتی اگر به واقعه ای خاص مربوط است، اما حکایت آن در لسان امام صادق علیه السلام به هدف سرایت دادن حکم به دیگر موارد است. البته احتمال دارد که سوگند دادن به غیر باب قضا مربوط باشد. اگر این نوع جمع ها را تبرّعی بدانیم و اصرار داشته باشیم، مقتضای جمع عرفی آن است که نهی در روایات نفی جواز باید حمل بر کراهت شود یا روایات جواز از عمومیت روایات نفی جواز تخصیص خورده باشند. البته بعید نیست بگوییم اعراض مشهور از روایت سکونی نشانه

اعتبار نداشتن آن است. افزون بر آن، تعلیل در روایت سلیمان بن خالد از امام صادق علیه السلام: «لا تحلف الیهودی و لا النصرانی و لا المجوسی بغیر الله إن الله یقول فاحکم بینهم بما انزل الله» (اشعری، النوادر ۵۳) بر این دلالت دارد که سوگند دادن به غیر الله، عدول از حکم به آن چیزی است که خداوند نازل کرده است. این گونه تعبیر کردن قابلیت حمل بر کراهت را ندارد. موضوع نهی، سوگند به غیر الله است که همان غیر ما انزل الله است و در تقابل با اخبار جواز تعارض پیدا می‌کند که عموماً موافق با مشهور است. (مؤمن، مبانی تحریر الوسیلة - القضاء والشهادات (۲۸)

ب) رد استدلال دسته دوم

صاحب جواهر در ردّ گروه دوم می‌گوید: «این روایت علاوه بر ضعف سند روایت، احتمال اختصاص به واقعه‌ای خاص، احتمال این‌که او به خدایی که تورات را نازل کرده، سوگند داده است و احتمال این‌که تغلیظ بر او به همراه قسم به الله بوده است، صلاحیت معارضه با نصوص قبلی را ندارد که از این کار منع کرده بودند، چه برسد به این‌که بخواهد مضمونی را تغییر دهد. اگر این صلاحیت را نیز داشت، مختص به حاکم نبود و مدعی اگر چنین درخواستی می‌کرد، نیازی به اجازه حاکم نبود و سوگند منکر به معتقداتش صحیح بود.» (جواهر الکلام ۴۰: ۲۲۹) البته میرزای قمی در جواب می‌گوید:

۱. این گونه عمل کردن، موافق اعتبار است.
 ۲. به سبب عمل گروهی این قول (سوگند به غیر الله برای جلوگیری از کذب ذمی) مستحکم می‌شود.
 ۳. مخالفتی با عموماً ندارد.
 ۴. شیخ طوسی، روایتی صحیح از محمد بن قیس (طوسی، تهذیب الاحکام ۸: ۲۷۹) و محمد بن مسلم (همان) نقل می‌کند که موافق ماست.
- وی در ادامه در نقد همین سخن اخیر می‌گوید: «اعتبار اقتضا می‌کند هر کس نفوذ حق را می‌خواهد، باید شخص را به چیزی قسم دهد که موجب خوف او شود، هر چند مخالف دین اسلام باشد. هر کسی می‌خواهد به کسی که قسم می‌خورد، ضرری متوجه شود، حکمت ایجاب می‌کند او را به الله قسم دهد که موجب مؤاخذة او شود؛ زیرا جرئت بر قسم پیدا کرد. روایت حمیری نیز بر

تغلیظ بر غیر مسلمانان دلالت می‌کند که حضرت علی علیه السلام فرمود: بر آنان به خاطر مسلمانان سخت و شدید بگیرید. ایشان در آخر معتقد است که طرد این فتوا مشکل است و احتیاط ایجاب می‌کند. با توجه به این که نصوص معتبره نیز داریم - توقف کنیم. (رسائل ۲: ۶۸۸)

۴. دیدگاه قانون‌گذار در قانون مجازات اسلامی

قانون‌گذار نیز مسیر شیخ طوسی و تابعان ایشان را در پیش می‌گیرد و در ماده ۲۰۳ قانون مجازات اسلامی بیان می‌دارد: «سوگند باید مطابق قرار دادگاه و با لفظ جلاله والله، بالله، تالله یا نام خداوند متعال به سایر زبان‌ها ادا شود و در صورت نیاز به تغلیظ و قبول اداکننده سوگند، دادگاه کیفیت ادای آن را از حیث زمان، مکان، الفاظ و مانند آن‌ها تعیین می‌کند. در هر صورت، بین مسلمان و غیر مسلمان در ادای سوگند به نام خداوند متعال تفاوتی وجود ندارد».

بنابراین:

یک - باید به نام جلاله «الله» سوگند خورد، به هر زبانی که می‌خواهد، باشد.

دو - در صورت نیاز، امکان تغلیظ وجود دارد.

سه - میان مسلمان و غیر مسلمان تفاوتی وجود ندارد.

توضیح ماده

با دقت در ماده می‌توان گفت که وقتی قانون‌گذار می‌گوید: «یا نام خداوند متعال به سایر زبان‌ها»، مراد از نام خداوند چیست؟ برای روشن شدن مراد، در دو مقام بحث خواهد شد. مراد از خداوند چیست؟ مراد از نام در تعبیر نام خداوند چیست؟

در پاسخ باید گفت که مراد از «خداوند در سایر زبان‌ها» همان ترجمه الله در دیگر زبان‌هاست. درباره مراد از «نام خداوند» نیز باید گفت اضافه نام به خداوند لامیه است. در نتیجه، نامی که به خداوند اختصاص دارد، مراد خواهد بود. حال سؤال پیش می‌آید که مراد از نامی که به خداوند اختصاص دارد، چیست؟ در جواب می‌گوییم، مراد آن است که از آن نام برای غیر او استفاده نشود و اگر شخصی استفاده کرد، آن را غلط بدانند. بنا بر این، اسمی که به خداوند متعال اختصاص دارد و منافاتی با مبانی اسلام نداشته باشد، مراد از نام خداوند در بیان قانون‌گذار خواهد بود.

۵. نظریه مختار از میان دیدگاه‌های مطرح شده

بعد از ذکر مقدمات و دیدگاه فقها، وارد مرحله بررسی تحقیقی پرسش مطرح شده و نظریه مختار از میان اقوال یاد شده می‌شویم. سیر بحث از این قرار است که از دو قاعده اولی و ثانوی سخن گفته خواهد شد. مراد از قاعده اولی یا اصل، اصل عقلایی است. در این اصل، سیر بحث بدون در نظر گرفتن قرآن و روایات وارد شده از معصومین یا در صورت ارجاع آنان به این امور عقلایی بررسی می‌شود. باید توجه داشت اصل سوگند در موارد مخصوص به آن ثابت است و اختلاف فقها در مفاد سوگند است. پس این که چرا عقلاً، سوگند را در قضاوت لازم می‌شمارند، اشکالی بی پایه است. قاعده ثانویه به معنای دخالت منابع اصلی یعنی وجود آیه‌ای از قرآن و روایت و نصی از معصومین است.

الف) قاعده اولی از دیدگاه عقلا

بی تردید، قاضی برای احراز حقیقت، خواهان رسیدن به واقع است. قاعده ایجاب می‌کند در چنین حالتی - که سوگند دادن با توجه به روایات موجود لازم است - اهل کتاب را به چیزی سوگند دهیم که برایشان ارزشمند باشد. اصولاً سوگند در همه حال باید به امری ارزشمند نسبت داده شود تا اثر حقیقی خویش را بگذارد. حال چه بالاتر و ارزشمندتر از این که آنان را به مقدساتشان برای رسیدن به واقع سوگند دهیم. بر این اساس، نه تنها می‌توانیم اهل کتاب را به مقدساتشان سوگند دهیم، بلکه واجب و لازم است. در این هنگام، او راهی برای فرار از واقع پیدا نمی‌کند و ما را به سرمقصد اصلی می‌کشاند.

ب) قاعده ثانویه

قاعده ثانویه که در مقابل قاعده و اصل اولی است، وظیفه بررسی آیات و روایات مربوط به موضوع بحث را در اختیار دارد که آیا در آیه یا روایتی درباره این موضوع، نظریه خاصی مطرح شده است یا خیر؟ برای اختصار در تألیف، برخی از آیات و روایات مربوط به بحث را در اقسام زیر می‌آوریم.

قاعده ثانویه از دیدگاه آیات

چون آیات قرآنی مربوط به بحث قضاوت و آیات مربوط به روش سوگند خوردن به نام خداوند با بحث ارتباط دارد، این موارد ذکر می‌شود. این آیات در دو دسته قرار دارند:

دسته اول آیاتی که خداوند متعال سوگند یاد کرده است، مانند: «والتین والزیتون / و هذا البلد الامین» یا «والقمر اذا تلیها» (تین ۱ و ۲؛ شمس ۲).

دسته دوم آیاتی که در مورد قضاوت سخنی دارند، مانند: «فاحکم بینهم بما انزل الله / و ان احکم بینهم بما انزل الله» (مائده ۴۸ و ۴۹)

مفاد آیات

در مراجعه به قرآن، با توجه به این آیات و آیات دیگری مانند: «والشمس و ضحیها» (شمس ۱)، «والسما و الطارق» (طارق ۱) و «والسما ذات البروج» (بروج ۱) که پروردگار عالم به آن‌ها سوگند یاد کرده است، با تفکر و تأمل می‌توان فهمید از آن‌جا که حکیم به امور لغو و بی‌ارزش سوگند نمی‌خورد و با توجه به مناط، خود شخص مثال ویژگی و خصوصیت منحصر به فردی ندارد، بلکه با توجه به میزان ارزش آن مثال است که موجب سوگند خوردن به آن شده است. افزون بر آن، خداوند تبارک و تعالی در آیه ۴۸ سوره مائده می‌فرماید: «فاحکم بینهم بما انزل الله». از مواردی که خداوند نازل فرموده، همین سوگندهای اخیر است که با تنقیح مناط بیان کردیم شامل هر نوع سوگند با ارزش می‌شود. بنا بر این، سوگند باید به امور ارزشمند نسبت داده شود. البته سوگند گاهی برای تأکید بر کلام به کار گرفته می‌شود و گاهی مانند بحث قضاوت دارای اثر شرعی است. آیاتی که درباره بحث قضاوت هستند، اگر چه فارغ از روایات، ممکن است این معنا را برسانند، اما با مراجعه به روایات دانسته می‌شود که مراد از «ما انزل الله»، معنایی دیگر است که در ادامه بحث بررسی می‌کنیم. بنا بر این، آیات را باید با روایات تفسیر کرد.

قاعده ثانویه از دیدگاه روایات

روایات دال بر روش تحلیف اهل کتاب، دودسته است:^۱

دسته نخست - روایات دال بر جایز نبودن سوگند اهل کتاب به مقدساتشان همچون روایت ابان بن عثمان (کلینی، الکافی ۷: ۴۱۴)، روایت سلیمان بن خالد (همان ۴۱۵)، روایت حلبی (همان ۴۵۰)، روایت سماعة (همان ۴۵۱) و روایت جراح مدائنی. (همان)

۱. برای اختصار، مواد برخی از روایات را ذکر می‌کنیم و به برخی دیگر ارجاع داده می‌شود.

چند روایت دیگر نیز بیان می‌شود:

۱. محمد بن قیس از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که حضرت فرمود: «یکی از انبیای الهی به پروردگارش شکایت کرد: چگونه در اموری که از آن‌ها خبری ندارم، حکم کنم؟ حضرت فرمود که خداوند پاسخ داد: آن‌ها را به من بازگردان و به نام من حواله کن که سوگند بخورند». (همان ۴۱۴)
۲. ابی حمزه از امام سجاد علیه السلام و ایشان از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که حضرت فرمود: «سوگند ندهید مگر به خداوند و هر کس که به الله سوگند بخورد، راست می‌گوید. برای هر کسی که سوگند به الله خورده شود، اگر راضی شد (که خوب است) و هر کسی که رضایت نداد، از خدا نیست». (همان ۴۳۸)
۳. محمد بن مسلم می‌گوید: «از امام باقر علیه السلام در مورد آیه «واللیل إذا یغشی» (لیل ۱) و «والنجم إذا هوی» (نجم ۱) و دیگر آیات مشابه آن سؤال کردم. امام باقر علیه السلام فرمود: حق خداوند است که مخلوقاتش را به آن چه می‌خواهد، قسم دهد، اما برای مخلوقات، قسم دادن سزاوار نیست مگر آن‌که به او باشد». (همان ۴۴۹)

۴. عبدالرحمان بن ابی عبدالله می‌گوید: «سؤالی از شیخ^۱ می‌پرسد که ایشان در ادامه می‌گوید: [...] پس مدعی باید به الله قسم بخورد که خدایی جز او نیست». (طوسی، تهذیب الاحکام ۶: ۲۲۹)

دسته دوم - روایات دال بر جواز سوگند آنان به مقدساتشان مانند:

۱. سکونی از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: «علی علیه السلام، یهودی را به توراتی که بر موسی نازل شده بود، سوگند داد». (کلینی، الکافی ۷: ۴۵۱)
۲. محمد بن مسلم می‌گوید که از امام درباره احکام (شرعی و مسائل دینی) سؤال کردم که فرمود: «برای هر دین داری به آن چه سوگند می‌خورند، جایز است». (صدوق، من لا یحضره الفقیه ۳: ۳۷۵)
۳. علی علیه السلام در مورد کسی که مردی از اهل کتاب را به یمین صبر سوگند داد، حکم فرمود که او را به کتاب و ملتش سوگند دهد. (همان)

جمع‌بندی

با جست‌وجو در منابع روایی با دو گروه روایت روبه‌رو خواهیم شد. دلالت نخستین گروه از روایات بر لزوم سوگند به الله تعالی است و این‌که غیر او، صلاحیت سوگند را ندارد. در این گروه، اهل کتاب

۱. مراد، امام کاظم (ع) است.

به لزوم سوگند به الله ملزم شده‌اند. گروه دوم از روایات به صراحت بر ادای سوگند اهل کتاب به غیر الله دلالت دارند. بی‌تردید، مقتضای اصول و قواعد آن است که بگوییم امکان سوگند اهل کتاب به غیر الله نیز وجود دارد. بخش مهم کلام در اشکال‌هایی است که مانعین بر مجوزین سوگند به غیر الله وارد کرده‌اند که باید پاسخ داده شود.

پاسخ اشکالات وارده به مرحوم آیت الله خوئی رحمته‌الله علیه

ادعای سید خوئی این بود که اهل کتاب می‌توانند به مقدساتشان سوگند بخورند. در قسمت نخست نظر فقها بعد از ذکر ادله مجوزین و هم‌چنین در قسمت ردّ ادله مجوزین، اشکال‌هایی بر ادله سید خوئی وارد شد. در این جا قصد داریم پس از پاسخ‌گویی به آن اشکال‌ها، سخن سید خوئی را بپذیریم. سید خوئی در مقابله با دو گروه روایات جواز سوگند اهل کتاب به مقدساتشان و نفی جواز، سه پاسخ بیان کرده که اولی از باب اطلاق و تقييد است. دیگری، آن را تعارض بدوی میان نص و ظاهر و تقدم نص می‌دانست. در آخر نیز اگر تعارض پذیرفته می‌شد، هر دو ساقط و به روایات عام ارجاع داده می‌شد که آن‌ها نیز به جواز سوگند به مقدسات حکم می‌دادند.

ایراد وارد به طریق اول که گذشت، بعید بودن مقام از باب اطلاق و تقييد است. مستشکل با استفاده از روایت سماعه، قابلیت سوگند به غیر الله را سلب می‌کرد تا لزوم سوگند به الله اثبات شود. به نظر می‌رسد این ایراد وارد نیست و با توجه به نص بعضی از روایات جواز مانند معتبره سکونی که حضرت علی علیه السلام، یهودی را به تورات موسی سوگند داد (کلینی، الکافی ۷: ۴۵۱) و تعارض نداشتن روایت سماعه (همان) که توضیح آن در پی خواهد آمد، نسبت میان روایات، اطلاق و تقييد است. روایت سماعه چنین بود: «سئلته هل یصلح لأحد أن یحلف أحد من الیهود والنصارى والمجوس بألهتهم قال لا یصلح لأحد أن یحلف أحد إلا بالله عزّ و جل». (همان) در این روایت، از «ألهتهم» پرسش شده است که آیا سوگند به آنان صحیح است یا خیر؟ «آله» به معنای معبود است که از آیات قرآن به دست می‌آید. خداوند متعال می‌فرماید:

۱. «لو کان فیهمآ آلهة الا الله لفسدتا» (انبیاء ۲۲)، ۲. «واتخذوا من دون الله آلهة لیكونوا لهم عزا» (مریم ۸۱)، ۳. «قل لو کان معه آلهة كما یقولون» (إسراء ۲)، ۴. «أم اتخذوا آلهة من الارض هم ینشرون» (انبیاء ۲۱).

در این آیات، «آلهة» به معنای «خداوند [معبود]» آمده است. بنا بر این، «آلهة» به معنای «معبود» خواهد بود.

بر اساس این معنا، روایت سماعه بدین معناست: بر فرض که اهل کتاب بخواهند از میان معتقداتشان (مانند خداوند، تورات، انجیل و غیره)، سوگند به خداوند را انتخاب کنند، آیا سوگند اهل کتاب به خدایانشان (چه الله تعالی و چه غیر او مانند عزیر، روح القدس، پسر یا نور و ظلمت) صحیح است؟ امام بارد این اطلاق می‌گوید زمانی صحیح است که سوگند به الله تعالی فقط مدلول آن باشد. در این صورت، مراد آن است که سوگند به خدایان دیگر صحیح نیست. این روایت با تفسیر یاد شده، دیگر نص در ادعای مخالفان نخواهد بود، بلکه بر اساس تفسیر برخی از لغویون که می‌گویند به اصنام، آلهة گفته می‌شود، (خلیل فراهیدی، العین ۴: ۹۱ و صاحب بن عباد، المحیط فی اللغة ۴: ۶۴) روایت سماعه در تقابل و تعارض با روایات جواز سوگند اهل کتاب به معتقداتشان ظهوری نخواهد داشت. بنا بر این، نهی در روایت سماعه با مسئله ارتباطی ندارد و سوگند به تورات، صحیح است بر خلاف سوگند به پسر خدا.

در جواب به ایرادی که به قسمت سوم یعنی رجوع به روایات عام هنگام تساقط هر دو گروه از روایات شد، باید گفت روایات عام روایاتی هستند که صرف وجود سوگند را لازم می‌دانند. چون خدای حکیم در بحث احکام هیچ‌گاه اسباب ضرر به مسلمانان را ایجاد نمی‌کند و در بحث روش تحلیف اهل کتاب که اگر سوگند اهل کتاب به الله واجب باشد، این ضرر به بندگان به علت بی‌اعتقادی اهل کتاب به الله ایجاد می‌شود، جایز است بگوییم که این دو گروه روایت جواز داشتن یا نداشتن آن، در مقابل یکدیگر نیستند، بلکه با توجه به دلیل مطرح شده^۱ و نیز انصراف احکام مطرح شده به نوع غالب افراد جامعه است. در حقیقت، هر دو گروه از روایات، مصداق روایاتی هستند که اصل لزوم سوگند را بیان می‌کنند که در اهل کتاب، مقید به مقدساتشان و در مسلمانان، مقید به الله است. اگر فردی ایراد بگیرد که روایات مثبت اصل سوگند نیز باید به مسلمانان انصراف داشته باشد، جواب می‌دهیم علاوه بر آن که مفاد همان روایات که زمان اصل لزوم سوگند را به پیامبران قبل از حضرت عیسی مسیح علیه السلام می‌کشاند، ادله جواز سوگند اهل کتاب به غیر الله نیز در بردارنده اصل لزوم سوگند

۱. این که خدای متعال اسباب ضرر به بندگان را ایجاد نمی‌کند.

است. در واقع، شارع مقدس بعد از ذکر اصل لزوم سوگند در دعاوی به توضیح و تفصیل پرداخته است و در مسلمان به الله و در اهل کتاب به معتقداتشان گره زده است به آن شرط که امر باطلی نباشد. البته اصلاً نوبت به تعارض میان روایات نمی‌رسد تا روایات عام بر لزوم سوگند به الله دلالت داشته باشند. بنا بر این، اطلاق و ظهور روایات نفی جواز با جواز سوگند اهل کتاب به غیر الله مقید می‌شوند.

پاسخ به اشکال‌های مانعین درباره رد روایات

به سه روایت محمد بن مسلم، محمد بن قیس و سکونی اشکال‌هایی وارد شد که اکنون پاسخ داده می‌شوند:

۱. روایت محمد بن مسلم: «فی کل دین ما یستحلفون به». (طوسی، استبصار ۴: ۴۰)

قسمت ابتدایی این روایت، پرسشی است از محمد بن مسلم که ارتباط میان جواب و سؤال را روشن می‌سازد. محمد بن مسلم می‌گوید که از یکی از آن دو امام درباره احکام پرسیدم. حضرت فرمود: «فی کل دین ما یستحلفون». با توجه به مورد پرسش که حکم است و پاسخ به آن که «ما یستحلفون» باشد، بدین معناست که از امام درباره روش حکم دادن سؤال کردم و ایشان فرمود: استحلاف به آن چیزی است که در هر دینی صورت می‌گیرد. در واقع، از امام می‌پرسد: چگونه حکم دهم و امام جواب می‌دهد: اگر می‌خواهی طلب سوگند کنی، همانی است که در هر دینی آن را مطالبه می‌کنند، مثلاً در یهود به تورات موسی علیه السلام و در مسیحیت به انجیل عیسی علیه السلام. بنا بر این، روایت محمد بن مسلم بر سوگند به غیر الله دلالت دارد.

۲. روایت محمد بن قیس از امام باقر علیه السلام: «قضی علی علیه السلام فیمن استحلف اهل الکتاب بی‌مین

صبراً یستحلفه بکتابه و ملتّه». (همان)

در این روایت، احتمال‌هایی مانند اختصاص آن به حاکم البته در صورت جلوگیری از کذب اهل کتاب یا این که بعد از ضمیمه شدن سوگند به الله صورت گرفته باشد، وجود دارد که نباید به آنها اعتنا کرد.

برخی احتمال داده‌اند که اهل کتاب، فاعل و مرفوع باشد. ضمیر بارز در عبارت «یستحلفه» و ضمیر در عبارت «بکتابه و ملتّه» نیز به موصول در عبارت «فیمن» باز می‌گردد. در این صورت، معنای حدیث این گونه می‌شود: «حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام درباره افرادی که اهل کتاب، خواهان سوگند آنان است، به یمین صبر حکم کرد یعنی بدین صورت حکم کرد که اهل کتاب، آنان را به کتاب و ملتشان

سوگند دهند و نافذ باشد.» در این صورت، دلالتی بر جواز سوگند به غیر الله ندارد. چنین برداشتی از روایت صحیح نیست. چون «قضی» به معنای فصل خصومت و قطع دعوا و به معنای حکم دادن می‌آید و از آن جا که در نسخه بدل این روایت، به جای عبارت «فیمین»، (همان) عبارت «فیما» (اشعری، النوادر ۵۴) ذکر شده است (که نشانه موارد استحلاف علی ع از اهل کتاب است)، روایت محمد بن قیس در جواز سوگند اهل کتاب به غیر الله ظهور دارد. در این صورت، حضرت علی ع به یمین صبر حکم کرد، در مواردی که اهل کتاب را سوگند داد یعنی باید به آیین و دین خودشان سوگند یاد کنند. بنا بر این، روایت محمد بن قیس بر جواز سوگند به غیر الله دلالت دارد.

۳. روایت سکونی از امام صادق ع: «إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ع اسْتَحْلَفَ يَهُودِيًّا بِالْتَّوْرَةِ الَّتِي أَنْزَلَتْ عَلَى مُوسَى». (کلینی، الکافی ۷: ۴۵۱)

عمده دلیل مخالفان، اعراض مشهور از این روایت و تعارض با روایت سلیمان بن خالد (اشعری، النوادر ۵۳) است. اعراض مشهور نمی‌تواند موجب ضعف روایت شود. مشهور از آن جایی که تحلیل یا فهم دیگری از روایت یا مبانی مختلفی درباره روایات دارند، ممکن است از این روایت اعراض کنند. بنا بر این، اعراض مشهور با ضعف روایت ملازمه ندارد. هم چنین میان این روایت با روایات لزوم سوگند به الله، نسبت عموم و خصوص مطلق و با روایت سلیمان بن خالد، نسبت تعارض برقرار است. مقتضای جمع آن است که اطلاق روایات لزوم سوگند به الله بر مقید حمل شود. در مورد روایت سلیمان بن خالد چون تعارض، تعارض بدوی است، لازم است که در ظهور روایت سلیمان بن خالد تصرف کنیم و به سبب روایات دال بر جواز سوگند اهل کتاب به غیر الله مانند روایت سکونی، نهی در روایت سلیمان بن خالد را بر کراهت حمل کنیم. بنا بر این، روایت سکونی بر جواز سوگند به غیر الله دلالت دارد.

نتیجه

در دعوا وقتی نوبت به سوگند اهل کتاب برسد، دو نظریه میان فقها وجود دارد. نظریه نخست، سوگند به غیر الله را در مورد اهل کتاب جایز می‌داند. نظریه دوم معتقد است که سوگند باید به الله باشد، مطلقاً چه مسلمان و چه غیر او. البته در این نظریه، برخی در صورت جلوگیری اهل کتاب از کذب، اینکه حاکم آنها را به معتقداتشان سوگند بدهد را مشروع می‌دانند. استدلال‌ها و اشکال‌هایی نیز در میان این نظریه‌ها مطرح است که در نهایت، از میان نظریه‌ها، سخن محقق خوبی رحمته الله علیه به عنوان قول صحیح پذیرفته شده است.

فهرست منابع

۱. ابن بابويه، محمد بن علی. من لا يحضره الفقيه. قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ دوم، ۱۴۱۳ ه.ق.
۲. ابن حیون مغربی، نعمان بن محمد. دعائم الإسلام و ذکر الحلال و الحرام و القضايا و الأحكام. قم: مؤسسة آل البيت عليه السلام، چاپ دوم، ۱۳۸۵ ق.
۳. اشعری قمی، احمد بن محمد بن عیسی. النوادر. قم: مدرسة الإمام المهدي عليه السلام، چاپ اول، ۱۴۰۸ ه.ق.
۴. آل عصفور بحرانی، یوسف بن احمد بن ابراهیم. الحدائق الناضرة في أحكام العترة الطاهرة. قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ اول، ۱۴۰۵ ه.ق.
۵. تبریزی، میرزا جواد بن علی. أسس القضاء و الشهادة. قم: دفتر مؤلف، چاپ اول، بی تا.
۶. تبریزی، میرزا جواد بن علی. صراط النجاة. قم: دار الصديقة الشهيدة، چاپ اول، ۱۴۲۷ ه.ق.
۷. تبریزی، میرزا جواد بن علی. منهاج الصالحين. قم: مجمع الإمام المهدي عليه السلام، چاپ اول، ۱۴۲۶ ه.ق.
۸. حسینی حائری، سید کاظم. القضاء في الفقه الإسلامي. قم: مجمع انديشه اسلامی، چاپ اول، ۱۴۱۵ ه.ق.
۹. حسینی خامنه ای، سید علی بن جواد. بحث حول الصابئة. قم: مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت عليه السلام، چاپ اول، ۱۴۱۷ ه.ق.
۱۰. حلّی، محمد بن حسن بن یوسف. ایضاح الفوائد في شرح مشکلات القواعد. قم: مؤسسه اسماعیلیان، چاپ اول، ۱۳۸۷ ه.ق.
۱۱. رشتی، میرزا حبیب الله. کتاب القضاء. قم: دار القرآن الکریم، چاپ اول، ۱۴۰۱ ه.ق.
۱۲. سبحانی، جعفر. نظام القضاء و الشهادة في الشريعة الإسلامية الغراء. قم: مؤسسه امام صادق عليه السلام، چاپ اول، ۱۴۱۸ ه.ق.
۱۳. سبزواری، سید عبدالاعلی. مهذب الأحكام. قم: مؤسسه المنار، چاپ چهارم، ۱۴۱۳ ه.ق.
۱۴. شهرستانی، محمد بن عبدالکریم. الملل و النحل. قم: الشریف الرضی، چاپ سوم، ۱۳۶۴.
۱۵. شهید ثانی، زین الدین بن علی. الروضة البهية في شرح اللمعة الدمشقية. قم: مجمع الفكر الاسلامی، ۱۴۲۴ ه.ق.
۱۶. شهید اول، محمد بن مکی. الدروس الشرعية في فقه الإمامية. قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ دوم، ۱۴۱۷ ه.ق.

۱۷. شهید ثانی، زین الدین بن علی. مسالک الأفهام إلى تنقيح شرائع الإسلام. قم: مؤسسة المعارف الإسلامية، چاپ اول، ۱۴۱۳ ه.ق.
۱۸. شیخ مفید، محمد بن محمد بن نعمان عکبری. المقنعة. قم: کنگره جهانی هزاره شیخ مفید، چاپ اول، ۱۴۱۳ ه.ق.
۱۹. صاحب بن عباد، اسماعیل بن عباد. المحيط في اللغة. بیروت: عالم الكتاب، چاپ اول، ۱۴۱۴ ه.ق.
۲۰. طباطبایی حائری، سید علی بن محمد. ریاض المسائل. قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام، چاپ اول، ۱۴۱۸ ه.ق.
۲۱. طباطبایی یزدی، سید محمد کاظم. تکملة العروة الوثقى. قم: کتاب فروشی داوری، چاپ اول، ۱۴۱۴ ه.ق.
۲۲. طریحی، فخرالدین. مجمع البحرين. تهران: کتاب فروشی مرتضوی، چاپ سوم، ۱۴۱۶ ه.ق.
۲۳. طوسی، محمد بن حسن. الإستبصار فيما اختلف من الأخبار. تصحیح: حسن الموسوی خراسان، تهران: دارالکتب الإسلامية، ۱۳۹۰ ه.ق.
۲۴. طوسی، محمد بن حسن. تهذیب الأحكام. تصحیح: حسن الموسوی خراسان، تهران: دارالکتب الإسلامية، ۱۴۰۷ ه.ق.
۲۵. طوسی، ابوجعفر محمد بن حسن. المبسوط في فقه الإمامية. تهران: المكتبة المرتضوية لإحياء الآثار الجعفرية، چاپ سوم، ۱۳۸۷ ه.ق.
۲۶. طوسی، ابوجعفر محمد بن حسن. النهاية في مجرد الفقه و الفتاوى. بیروت: دارالكتاب العربي، چاپ دوم، ۱۴۰۰ ه.ق.
۲۷. علامه حلّی، حسن بن یوسف بن مطهر. قواعد الأحكام في معرفة الحلال والحرام. قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ اول، ۱۴۱۳ ه.ق.
۲۸. فاضل هندی اصفهانی، محمد بن حسن. كشف اللثام والإبهام عن قواعد الأحكام. قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ اول، ۱۴۱۶ ه.ق.
۲۹. فراهیدی، خلیل بن احمد. کتاب العین. قم: نشر هجرت، چاپ دوم، ۱۴۱۰ ه.ق.
۳۰. فیض کاشانی، محمد محسن بن شاه مرتضی. الوافی. اصفهان: کتابخانه امام امیرالمؤمنین علیهم السلام، چاپ اول، ۱۴۰۶ ه.ق.
۳۱. فیض کاشانی، محمد محسن بن شاه مرتضی. مفاتیح الشرائع. قم: انتشارات کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، چاپ اول، بی تا.

۳۲. کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق. الکافی. تهران: دارالکتب الإسلامية، چاپ چهارم، ۱۴۰۷ هـ.ق.
۳۳. مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی. بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار. بیروت: دار إحياء التراث العربي، چاپ دوم، ۱۴۰۳ هـ.ق.
۳۴. محقق ثانی، علی بن حسین. جامع المقاصد فی شرح القواعد. قم: مؤسسه آل البيت عليه السلام، چاپ دوم، ۱۴۱۴ هـ.ق.
۳۵. موسوی خمینی، سیدروح الله. تحرير الوسيلة. قم: مؤسسه مطبوعات دارالعلم، چاپ اول، بی تا.
۳۶. موسوی خویی، سید ابوالقاسم. مباني تکملة المنهاج. قم: مؤسسه إحياء آثار الإمام الخوئي، چاپ اول، ۱۴۲۲ هـ.ق.
۳۷. موسوی اردبیلی، سید عبدالکریم. فقه القضاء. قم: بی نا، چاپ دوم، ۱۴۲۳ هـ.ق.
۳۸. موسوی گلپایگانی، سید محمد رضا. کتاب القضاء. قم: دارالقرآن الکریم، چاپ اول، ۱۴۱۳ هـ.ق.
۳۹. مؤمن قمی، محمد. مباني تحرير الوسيلة - القضاء والشهادات. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ اول، ۱۴۲۲ هـ.ق.
۴۰. میرزای قمی، ابوالقاسم بن محمد حسن. رسائل الميرزا القمي. خراسان: دفتر تبلیغات اسلامی، چاپ اول، ۱۴۲۷ هـ.ق.
۴۱. نجفی، محمد حسن. جواهر الكلام في شرح شرائع الإسلام. بیروت: دار إحياء التراث العربي، چاپ هفتم، ۱۴۰۴ هـ.ق.